

فروغ و سهراب؛ فاصله‌هایی که غرقِ ابهامند

منبع: سایت دین‌آنلاین، روز شنبه، مورخ: ۹۹/۱۰/۲۷

در این فصل از کتاب، می‌خواهیم دو شاعر نوگرای امروز، یعنی «سهراب سپهری» و «فروغ فرخزاد» را با هم دیگر مقایسه کنیم. در این جستار، سه مفهوم «باد»، «عشق» و «هیچ» را که در اشعار و سروده‌های سپهری و فروغ آمده است، به بحث خواهیم گذاشت؛ علاوه بر این، درباره شباهت‌ها و تفاوت‌های «صورت» و «محتوای» شعر این دو شاعر نیز سخن خواهیم گفت.^۱

۱. صورت و محتوا در شعر فروغ فرخزاد و سهراب سپهری

فروغ فرخزاد (۱۳۱۳ _ ۱۳۴۵ ه.ش) و سهراب سپهری (۱۳۰۷ _ ۱۳۵۹ ه.ش)، از جمله شاعرانی محسوب می‌شدند که با یکدیگر هم عصر و هم نسل بودند. هر دوی ایشان در عداد شاعران «نیمایی» بودند؛ یعنی به نحو اغلیبی شعر «سپید» سروده‌اند.^۲ هرچند، دخل و تصرف‌هایی در اوزان شعر فارسی کرده‌اند؛ اما، لزوماً به سبک نیما و در دل اوزان نیمایی شعر نمی‌گفتند. مشخصاً، عروض شعری که سهراب در دفتر شعر «مرگ رنگ» از آن استفاده کرده، «اوزان نیمایی» است و برخی از تعبیر نیما یوشیج را هم در آن استفاده کرده است. این مصرع مشهور نیمایی را شنیده ایم که می‌گوید:

کجای این شب تیره بیاویزم قبای ژنده خود را

فروغ و سهراب، هردو، تحت تاثیر یکدیگر بوده‌اند و اشعار هم دیگر را می‌خواندند.^۳ سهراب سپهری شعری در سوگ فروغ فرخزاد سروده است و در شعر «ندای آغاز» به شاعره‌ای اشاره می‌کند که به احتمال قوی، فروغ فرخزاد است.

سهراب سپهری، چنانکه اشاره شد، در زمره شاعران «نیمایی» است و از سبک نیما یوشیج متأثر بوده است.^۴ در شعر «غمی غمناک» در دفتر «مرگ رنگ»، سپهری قویاً از نیما اثر پذیرفته و تعبیر مشهور نیما را _ همانطور که آمد _ به کار بسته است. سهراب افزون بر این تعبیر شاعرانه، از حیث وزن شعر، در این دفتر، سروده‌هایش رنگ و

۱. فصلی از کتاب در حال آماده‌سازی «از سهروردی تا سپهری». قرار است این اثر، بهار سال آینده منتشر شود. از هادی طباطبایی، سروش علوی و مریم هراتیان که در نهایی شدن این جستار زحمت زیادی کشیدند، صمیمانه سپاسگزارم.

۲. برای کسب اطلاع بیش تر درباره شعر «سپید»، ر.ک. پورنامداریان، تقی؛ سفر در مه: تأملی در شعر احمد شاملو؛ تهران: سخن، ۱۳۹۰؛ فصل «موسیقی و شعر».

۳. درباره تاثیر پذیری سهراب سپهری و فروغ فرخزاد از هم دیگر، ر.ک. فرخ زاد، فروغ؛ جادوی جاودانگی: شامل نامه‌ها، مصاحبه‌ها، مقالات، داستانواره‌ها و خاطرات فروغ؛ به کوشش بهروز جلالی پندری؛ تهران: مروارید، ۱۳۹۴؛ مقاله «فروغ و سهراب سپهری» نوشته مهدی اخوان ثالث.

۴. این نکته مورد پذیرش تمامی پژوهشگران «شعر نو» و منتقدان ادبی امروز و حتی شاعران نوپرداز است که نیما یوشیج بر ادبیات بعد از خود تاثیری بسزا و عمیق نهاده است. فروغ فرخزاد در یکی از مصاحبه‌های خود به کرات از اینکه تحت تاثیر نیما واقع شده است، سخن به میان آورده است.

بوی اشعار «فریدون توللی» و «نیما یوشیج» را به خود دارد. اما، از دفتر «زندگی خواب ها»، در گام نخست، سپهری از اوزان شناخته شده نیمایی فاصله می گیرد؛ سپس، شاید بتوان گفت که در دفتر «آوار آفتاب» به این سبک بازمی گردد. در کتاب «شرق اندوه»، در آیند و روند است؛ ولی، در شعر «صدای پای آب» به تشخیص فکری خاص خویش دست می یابد و کاملاً ذهن و ضمیر و زبان خود را پیدا می کند.

فروغ فرخزاد نیز چنین است، به این معنی که او در نخستین تجربه های شاعرانه خود، شاعری نیمایی بود و هیچ وقت هم کسی او را به عنوان شاعری که شعر «سپید» یا شعر «منثور» می گوید، به حساب نیاورده است. با این حال، فرخزاد، در دو دفتر «تولد دیگر» و «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد»، از اوزان معمول نیمایی فاصله می گیرد.^۱ ذکر این نکته به این خاطر بود تا تاکید کنم که این دو شاعر به لحاظ صورت شعر، قرابت هایی با یکدیگر داشته اند.

یکی از صنایع ادبی که در سروده های سپهری و فروغ فرخزاد به چشم می آید، «آرایه حس آمیزی» است. تعبیر «وهم سبز» که یکی از عناوین اشعار فروغ در دفتر «تولد دیگر» می باشد، با «حجم سبز» که از بیان های شاعرانه سپهری است، از یک جنس است.

برای مثال فروغ فرخزاد در فقراتی از شعر «باد ما را خواهد بُرد»^۲ می گوید:

«گوش کن / وزش ظلمت را می شنوی؟ / من غریبانه به این خوشبختی می نگرم / من به نومیدی خود معتادم /
گوش کن / وزش ظلمت را می شنوی؟ / در شب اکنون چیزی می گذرد / ماه سرخست و مشوش / و بر این بام که
هر لحظه در او بیم فرو ریختن است / ابرها، همچون انبوه عزاداران / لحظه باریدن را گویی منتظرند.»^۳

در این سروده، دو تعبیر «وزش ظلمت» و «من به نومیدی خود معتادم» مصداقی از صنعت و آرایه «حس آمیزی» محسوب می شوند. اعتیاد به نومیدی بیان شاعرانه ای است که با زبان متعارف فاصله دارد. زیرا، انسان به ناامیدی خود معتاد نمی شود! برای اینکه، اعتیاد به مواد مخدر شکل می گیرد؛ اما، فروغ می خواهد احکام خواس مختلف را با یکدیگر بیامیزد و از عمق احساس یأس خود با ما سخن بگوید.^۴ سپهری نیز از این آرایه ادبی استفاده کرده است: «من در این خانه به گمنامی نمناک علف نزدیکم / من صدای نفس باغچه را می شنوم / و صدای ظلمت را، وقتی از برگی می ریزد».

۱. رجوع کنید به مصاحبه م. آزاد (محمود مشرف آزاد تهرانی) با فروغ فرخزاد که در جادوی جاودانگی منتشر شده است.

۲. نام یکی از فیلم های عباس کیارستمی (۱۳۹۵ - ۱۳۱۹)، که هم از فروغ فرخزاد و هم از سهراب سپهری تأثیر گرفته است.

۳. دیوان اشعار فروغ فرخزاد، دفتر «تولد دیگر»، شعر «باد ما را خواهد بُرد».

۴. ر.ک. شفیع کدکنی، محمد رضا؛ صور خیال در شعر پارسی: تحقیق انتقادی در تطوّر ایمازهای شعر پارسی و سیر نظریه بلاغت در اسلام و ایران؛ تهران:

موسسه انتشارات آگاه، چاپ چهارم، ۱۳۷۰؛ فصل «عنصر رنگ و مسأله حس آمیزی».

علاوه بر این، در شعرهای سپهری، ما با «آشنایی زادی»^۱ نیز مواجهیم. سپهری می‌سراید:

«من نمی‌دانم/ که چرا می‌گویند: اسب حیوان نجیبی است، کبوتر زیباست./ و چرا در قفس هیچکسی کرکس نیست./ گل شبدر چه کم از لاله قرمز دارد./ چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید.»^۲

تعبیر «جورِ دیگر باید دید» که سپهری در دفتر «صدای پای آب» به کار می‌برد، همان «آشنایی زادی»^۳ است. این بیان هنری و شاعرانه متضمن این امر است که برخی از امور از فرط وضوح، دیده نمی‌شوند. همانند فردی که عینکی روی چشمانش است اما مدت‌ها به دنبال آن جستجو می‌کند و از فرط وضوح، عینک خود را نمی‌بیند! حال، استفاده از آشنایی زادی^۴ در اموری که با آن‌ها مأنوسیم و به نحو عادت، آنها را دیده و تجربه کرده ایم و دعوت به جورِ دیگری مشاهده کردن، از نکاتی است که فروغ فرخزاد و سهراب سپهری از آن بهره برده‌اند.

فروغ در مصاحبه‌ای راجع به سپهری گفته است: «از بخش آخر کتاب «آوار آفتاب» شروع می‌شود و به شکل خیلی تازه و مسحورکننده‌ای هم شروع می‌شود و همین‌طور ادامه دارد و پیش می‌رود. سپهری با همه فرق دارد. دنیای فکری و حسی او برای من جالب‌ترین دنیاهاست. او از شهر و زمان و مردم خاصی صحبت نمی‌کند، او از انسان و زندگی حرف می‌زند. و به همین دلیل وسیع است. در زمینه وزن راه خودش را پیدا کرده. اگر تمام نیروهایش را فقط صرف می‌کرد، آن وقت می‌دیدید که به کجا خواهد رسید.»^۵

فروغ در این مصاحبه تأکید می‌کند که اگر سپهری، تمام اوقات خویش را صرف هنر نقاشی نمی‌کرد، آن وقت می‌دیدید که به چه درجه‌ای از شاعری خواهد رسید.

نکته پایانی درباره «فرم شعری» این دو شاعر این است که برخلاف احمد شاملو و مهدی اخوان ثالث، سپهری و فروغ انس زیادی با متون کلاسیک ادب فارسی و زبان آرکائیک نداشته‌اند و این در سروده‌هایشان ریزش کرده است. ولی شما به عنوان مثال به اخوان ثالث بنگرید و زبان شعری فخیم و مطمئن او را نگاه کنید. یا احمد شاملو را که واژگان به سان مومی در دستان او است در دفاتر مختلف شعری که سروده است. از این حیث، ذخیره‌وارگانی، غنای زبانی، استفاده از میراث ادبی گذشتگان، به خصوص در این دو شاعر نوپرداز، یعنی شاملو و اخوان ثالث، روشن است که از فروغ و سهراب بیش‌تر است.

۱. رجوع کنید به: مجله بخارا، شماره ۹۰ - ۸۹، مهر - دی ۱۳۹۱، مقاله دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی تحت عنوان «آشنایی زادی».

۲. هشت کتاب، دفتر «صدای پای آب».

3. defamiliarization

۴. آشنایی زادی در زمره یکی از اصول و مؤلفه‌های صورت‌گرایان روس می‌باشد. این نحله، یکی از مکاتب ادبی روسیه در دوران قبل از جنگ جهانی دوم محسوب می‌شود که به دلیل فشارهای سیاسی دولت استالین، خورشید اقبالش غروب کرد و در دهه ۱۹۳۰ تقریباً رو به زوال گذاشت. اما هسته‌های فکری این مکتب ادبی با مهاجرت نظریه پردازان آن به غرب و خصوصاً آمریکا، از نو رشد کرد و در قالب مکتب «نقد نو» به راه خود ادامه داد. در حال حاضر یکی از مهم‌ترین آثار که در زبان فارسی درباره این نحله ادبی بحث می‌کند، کتاب ارزشمند رستاخیز کلمات، نوشته دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی است. از دیگر آثار هم که به زبان انگلیسی در دسترس است کتاب Russian Formalism نوشته ویکتور ارلیک است که از جمله منابع مهم درباره «صورت‌گرایان روس» به شمار می‌آید.

۵. مراجعه کنید به گفت و گوی سیروس طاهباز و دکتر ساعدی با فروغ فرخزاد، منتشر شده در جادوی جاودانگی، صفحه ۲۱۵ - ۲۱۴.

فروغ فرخزاد در هنگام سرایش بخش هایی از دفتر شعر «تولد دی دیگر»، تحت تاثیر متن مقدس بوده است. سهراب سپهری نیز در بخشی از اشعار دفتر «حجم سبز»، از متن مقدس اثر پذیرفته و به آن استشاداتی کرده است. لیکن، همانطور که بیان شد، فروغ و سپهری آشنایی عمیقی با میراث سبتر ادبیات کلاسیک فارسی نداشته اند.

۲. «باد» و «عشق» و «هیچ» در سروده های فروغ و سپهری

الف) مفهوم باد^۱

درباره مفهوم «باد» و دلالت های معنوی و عرفانی آن به نزد سهراب سپهری، سالک مدرن معاصر، پیشتر سخن گفته و مقالات چندی نوشته ام. در این جستار، در این باره به نحو مختصر توضیحی خواهم داد.

واژه «طبیعت» در نگاه قدما، مصداقی از آیات الهی و نمونه ای از آفرینش او بوده است. این کلمه، در روزگار ما معنایی سکولار پیدا کرده است. در روزگار معاصر، هنگامی که از «طبیعت»^۲ سخن به میان می آید، عموماً کاربرد زمینی و متعارف آن مد نظر است و مراد اغلب کسانی که از این واژه استفاده می کنند، لزوماً این نیست که طبیعت مصداقی از آفرینش خداوند است. برای مثال، این نوع از کاربرد طبیعت در نوشته های بعضی از روشنفکران صدر مشروطه، مانند آخوندزاده و طالبوف دیده می شود. بنابراین می توان گفت «قوانین طبیعی»^۳ و «چرخه طبیعت» همان چیزی است که امروزه ما در وهله نخست از مفهوم طبیعت می فهمیم.

سپهری، بسیار به طبیعت علاقه مند بود و غالب اوقات خود را در زادگاهش، در دامن طبیعت می گذراند. او وقتی که از «امر متعالی» نیز سخن می گفت، از نمادهای طبیعی مانند «درخت» استفاده می کرد و معانی مورد نظر خود را در قالب نمادهای طبیعی می گنجاند. جایی می گوید:

«باید کتاب را بست. / باید بلند شد / در امتداد وقت قدم زد، / گل را نگاه کرد، / ابهام را شنید. / باید دوید تا ته بودن. / باید به ملتقای درخت و خدا رسید. / باید نشست / نزدیک انبساط / جایی میان بیخودی و کشف.»^۴

همان گونه که در باب «درخت» این چنین سخن می گوید، سهراب مفتون «باد» و «باران» هم بود. دو معنا از «باد» را می توان در «هشت کتاب» از یکدیگر تفکیک کرد. یک معنای متعارف از باد، بادی که با بوران و آب و گل و برکه و سبزه و باغچه همراه است. در همین راستا، جایی در دفتر شعر «مرگ رنگ» از باد هراس پیکر سخن به میان می آورد. در عین حال، هرچه پیش تر می آید، سویه های معنوی و روحانی مفهوم «باد» در سروده های او پررنگ تر می شود. در جایی، مفهوم «باد» به نزد سپهری، عبارت است از بی تعینی و نمادی از «امر بیکران» که بر جهان پیرامون سیطره دارد، به همین سبب دلباخته نماد باد بوده و از آن به تفاریق در دفاتر شعری خود یاد کرده است:

۱. برای مطالعه بیش تر، ر.ک. دباغ، سروش؛ «مخاطب تنهای بادهای جهان»، در سپهر سپهری، تهران، نگاه معاصر، ۱۳۹۳.

2. nature

3. laws of nature

۴. هشت کتاب؛ دفتر «ما هیچ، ما نگاه»؛ شعر «هم سطر، هم سپید».

«تو اگر در تپش باغ خدا را دیدی، همت کن/ و بگو ماهی ها، حوضشان بی آب است./ باد می رفت به سر وقت چنار./ من به سر وقت خدا می رفتم.»^۱

سپهری در بیان مواجهه خودش با امر متعالی، می گوید، همان طور که باد به سر وقت چنار می رود، من به سر وقت خدا می روم.^۲ باد، چنین دلالت هایی در نگاه سهراب سپهری دارد:

«صدای همهمه می آید./ و من مخاطب تنهای بادهای جهانم./ و رودهای جهان رمز پاک شدن محو را/ به من می آموزند، فقط به من./ و من مفسر گنجشک های دره گنگم/ و گوشواره عرفان نشان تبت را/ برای گوش بی آذین دختران بنارس/ کنار جاده «سرنات» شرح داده ام.»^۳

این گونه بهره گیری از مفهوم باد، و اینکه خود را «مخاطب تنهای بادهای جهان» می بیند، سمبولی است از امر متعالی. راز آن هم این است که باد، بی تعین و محدود در مکانی و زمانی نیست. همه ما باد را می چشیم و لمس می کنیم، اما آن را نمی بینیم. مهم تر از آن اینکه باد به جایی تعلق ندارد، از این سو به آن سو می وزد، از غرب به شرق و از شرق به غرب و از بالا به پایین و ... در حرکت است. باد نشانه ای است از سبکباری و سبکبالی و بی جایی و بی تعلقی:

صدای باد می آید، عبور باید کرد.
و من مسافرم، ای بادهای همواره!
مرا به وسعت تشکیل برگ ها ببرید.
مرا به کودکی شور آب ها برسائید.
و کفش های مرا تا تکامل تن انگور
پراز تحرک زیبایی خضوع کنید.
و اتفاق وجود مرا کنار درخت
بدل کنید به یک ارتباط گمشده پاک.
و در تنفس تنهایی
دریچه های شعور مرا بهم بزنید.
روان کنید دنبال بادبادک آن روز^۴

۱. هشت کتاب؛ دفتر «حجم سبز»؛ شعر «پیغام ماهی ها».

۲. ر.ک. دباغ، سروش؛ امر اخلاقی، امر متعالی: جستارهای فلسفی؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه، ۱۳۹۲؛ مقاله «تطور امر متعالی در منظومه سپهری»؛ صفحه ۱۲۳.

۳. هشت کتاب؛ منظومه «مسافر».

۴. همان.

در این شعر، باد با بادبادک نسبتی دارد؛ بخاطر اینکه بادبادک هم در آسمان از این طرف به آن طرف حرکت می کند و جایی تعلقی ندارد. آن هم نمادی است از بی جایی و بی تعلقی و سبکبالی و سبکباری. به همین سبب، سهراب مفتون و دل‌باخته باد است. چنانکه اشاره شد، مفهوم "باد" در نگرش سلوکی - عرفانی سپهری، معانی قدسی^۱ و روحانی دارد و از امر بیکران سخن می گوید و معرف نظام جهان شناسانه سپهری است. اکنون به سراغ فروغ فرخزاد می رویم تا ببینیم "باد" در نگاه شاعرانه او چه جایگاهی دارد و چگونه از آن یاد کرده است. با عنایت به «تُعَرَفُ الْأَشْيَاءُ بِضَادِّهَا»، بهتر می توانیم تفاوت جهان و تجربه زیسته این دو شاعر نوگرای معاصر را درک کنیم؛ که در شعر فروغ، برخلاف سپهری، باد نمادی از "تنهایی"، "خزان صفتی" و "ویرانگری" است. فروغ در شعر «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» از "باد" یاد می کند و می گوید:

در کوچه باد می آید

کلاغهای منفرد انزوا

در باغ های پیر کسالت می چرخند

و نردبام

چه ارتفاع حقیری دارد.^۲

تصویر شاعرانه دیگر از "باد" در این شعر از این قرار است:

در کوچه باد می آید

این ابتدای ویرانیست

آن روز هم که دست های تو ویران شدند باد می آمد

ستاره های عزیز

ستاره های مقوائی عزیز

وقتی در آسمان، دروغ وزیدن می گیرد

دیگر چگونه می شود به سوره های رسولان سرشکسته

پناه آورد؟

ما مثل مرده های هزاران هزار ساله به هم می رسیم و آنگاه

خورشید بر تباهی اجساد ما قضاوت خواهد کرد.

من سردم است

من سردم است و انگار هیچوقت گرم نخواهم شد^۳

1. divine

۲. دیوان اشعار فروغ فرخزاد؛ شعر «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد».

۳. همان.

در این شعر، می بینید که چگونه فروغ از "باد" یاد می کند؟ بادی که با «ابتدای ویرانی» عجین شده در خطاب به آن دوست!^۱ «آن روز هم که دست های تو ویران شدند باد می آمد».

فضای این شعر بسیار "سرد" و "افسرده" است:

ما مثل مرده های هزاران هزار ساله به هم می رسیم و آنگاه

خورشید بر تباهی اجساد ما قضاوت خواهد کرد.

اگر این روایت فروغ را کنار تلقی سهراب سپهری از مفهوم باد بگذاریم، به لحاظ مضمون و قرابت و دوری فواصل فکری، خواهیم دید که اشعار این دو شاعر، چه تفاوت هایی در نوع نگاه به جهان پیرامون با یکدیگر دارند.

ب) مفهوم عشق^۲

موضوع بعدی که در اشعار سپهری و فروغ فرخزاد قابل تأمل است، مفهوم «عشق» است. عشق از مضامین بلندی است که عرفا و هم چنین شاعران نوپرداز ما به تفصیل درباره آن سخن گفته اند.^۳ فروغ به مفهوم عشق در سروده هایش بسیار پرداخته است. هرچند به نحو اغلبی، خصوصاً در دفتر پایانی دیوان اشعارش، عشقی که از آن یاد می کند، از جایی به بعد صبغهٔ فراجنسیتی پیدا می کند. در عین حال، عشق رمانتیک به جنس مخالف که با اشاراتی به مناسبات و روابط جسمانی میان زن و مرد در اشعار او رخ می نمایاند، پررنگ است. اما این معنای از عاشقی مدنظر سپهری نبوده است. در «هشت کتاب»، هنگامی که سپهری از "زن" یاد می کند، در مواردی به "زن انضمامی" می پردازد. به خواهر خود پروانه، حوری دختر بالغ همسایه، زنان جذامی یا فاحشه اشاره می کند. اما زنان انضمامی که نه رابطهٔ رمانتیکی با آنها دارد و نه از عشقی رمانتیک یاد می کند. سپهری در شعر «ندای آغاز» می گوید:

من به اندازهٔ یک ابر دلم می گیرد

وقتی از پنجره می بینم حوری

- دختر بالغ همسایه -

۱. جایی خواندم که ظاهراً آن «دوست» در عملیات مسلحانه یکی از گروه های چریکی، کشته شده است.

۲. درباره مفهوم «عشق» در نگاه سهراب سپهری، نگاه کنید به مقاله اخیر نگارنده تحت عنوان «از شاهد سعدی تا دچار سپهری»، منتشر شده در سایت «دین

آنلاین»:

file:///D:/%D8%A7%D8%B2%20%C2%AB%D8%B4%D8%A7%D9%87%D8%AF%C2%BB%20%D8%B3%D8%B9%D8%AF%DB%8C%20%D8%AA%D8%A7%20%C2%AB%D8%AF%DA%86%D8%A7%D8%B1%C2%BB%20%D8%B3%D9%BE%D9%87%D8%B1%DB%8C%D8%9B_%D8%A8%D8%B1%D8%B1%D8%B3%DB%8C%20%D9%85%D9%81%D9%87%D9%88%D9%85%20%C2%AB%D8%B9%D8%B4%D9%82%C2%BB%20%D9%88%20%C2%AB%D8%B2%D9%86%C2%BB%20%D8%AF%D8%B1%20%D8%A2%D8%AB%D8%A7%D8%B1%20%D8%AF%D9%88%20%D8%B4%D8%A7%D8%B9%D8%B1%20%D8%A7%DB%8C%D8%B1%D8%A7%D9%86%DB%8C%20_%20%D8%AF%DB%8C%D9%86_%D8%A2%D9%86%D9%84%D8%A7%DB%8C%D9%86.html

۳. رجوع کنید به سخنرانی «عاشقانه های شاملو»، در آن جا روایت خود از تلقی و تطور و مفهوم عشق را در آثار شاملو بررسی کرده ام و توضیح داده ام عشقی

که با «تغزل اجتماعی» در می رسد، از این حیث او را از دیگر شاعران نوپرداز معاصر، متمایز می کند.

پای کمیاب ترین نارون روی زمین

فقه می خواند.^۱

سهراب می گوید «دختر بالغ همسایه» که همان حوری است، رفته و در پای «کمیاب ترین نارون روی زمین» به جای اینکه مسحور و مفتون زیبایی آن بشود، در حال خواندن فقه است. در اینجا، فقه، نمادی از کار دقیق کردن است، یعنی یک بحث و فحص خشک و متصلب و جدی! به این معنا سهراب، میان "نارون" و "فقه" تقابلی^۲ را برقرار کرده است و در پی آن دختر بالغ همسایه را مذمت می کند. یا در جایی راجع به خواهر و مادر خود صحبت می کند:

مادرم در خواب است.

و منوچهر و پروانه، و شاید همه مردم شهر.

شب خرداد به آرامی یک مرثیه از روی سر تانیه ها می گذرد

و نسیمی خنک از حاشیه سبز پتو خواب مرا می روبد.^۳

در شعر دیگری به "زنان فاحشه" اشاره می کند. او در شعر «و پیامی در راه» در کتاب «حجم سبز» به دخترکان و زنان اشاره می کند. ولی آنان نیز زنانی انضمامی اند:

خواهم آمد، گل یاسی به گدا خواهم داد.

زن زیبای جذامی را، گوشواری دیگر خواهم بخشید.

کور را خواهم گفت: چه تماشا دارد باغ!

دوره گردی خواهم شد، کوچه ها را خواهم گشت، جار

خواهم زد: آی شبنم، شبنم، شبنم.

روی پل دخترکی بی پاست، دب اکبر را برگردن او

خواهم آویخت.

هرچه دشنام، از لب ها خواهم برچید.

هرچه دیوار، از جا خواهم برکنند.

رهزنان را خواهم گفت: کاروانی آمد بارش لبخند!^۴

«زن زیبای جذامی» و «روی پل دخترکی بی پاست» از دیگر اشارات سپهری به "زن انضمامی" گوشت و پوست و خون دار پیرامونی است. اگر از مواردی که اشاره شد درگذریم، سپهری دیگر به زن پیرامونی نپرداخته است. زن

۱. هشت کتاب؛ دفتر «حجم سبز»؛ شعر «ندای آغاز».

۳. هشت کتاب؛ دفتر «حجم سبز»؛ شعر «ندای آغاز».

۴. همان؛ دفتر «حجم سبز»؛ شعر «و پیامی در راه».

اثیری، زنی که با استفاده از دوگانه آنیما - آنیموس یونگی که به معنای نیمه پنهان مرد است، یا مردانگی که مکمل زنانگی است، این در اشعار سهراب دیده می شود و با مقوله عشق رمانتیک و رابطه با جنس مخالف متفاوت است.^۱ او در شعر «همیشه» می گوید:

عصر

چند عدد سار

دور شدند از مدار حافظه کاج.

حرف بزن، ای زن شبانه موعود!

زیر همین شاخه های عاطفی باد

کودکی ام را به دست من بسپار

در وسط این همیشه های سیاه.

حرف بزن، خواهر تکامل خوشرنگ!

خون مرا پرکن از ملایمت هوش.

نبض مرا روی زبری نفس عشق

فاش کن.

روی زمین های محض

راه برو تا صفای باغ اساطیر.^۲

به نظر می آید که سهراب با اسطوره و «زن شبانه موعود» و مضامینی از این دست، به مفاهیم یونگی اشاره می کند. مطابق با آن تصویر، نیمه تاریک زنانه، یکی از کهن الگوهای جمعی^۳ است که همه مردان آنرا به ارث برده اند. عشقی که سهراب در «هشت کتاب» از آن یاد کرده، بیش تر واجد معانی اگزیستانسیال است. نه عشق رمانتیک و نه عشقی که از جنس فراق است، همانطور که در آثار عرفای کلاسیک ما به آن اشاره شده است. عشق به نزد سهراب، با تنهایی عجیب است و دغدغه های اگزیستانسیال را در برمی گیرد. در این نوع از عشق ورزیدن مؤلفه هایی نظیر "سبکبالی" و "سبکباری" نیز به چشم می خورد.^۴

منظومه «مسافر» از این حیث برای عشق شناسی سهراب نمونه خوبی است:

۱. برای بسط بیشتر این مطلب به روایت نگارنده، نگاه کنید به: سروش دباغ، «خواهر تکامل خوشرنگ»، در فلسفه لاجوردی سپهری، تهران، صراط، ۱۳۹۴.

همچنین، نگاه کنید به درسگفتار نگارنده تحت عنوان «نظریه های شخصیت به روایت فروید و یونگ»، «کانون نگرش نو»، پاییز ۱۳۹۹.

۲. هشت کتاب؛ دفتر «حجم سبز»؛ شعر «همیشه».

3. Collective unconscious

۴. ر.ک. دباغ، سروش؛ «پلک درشت بشارت: بازخوانی تطبیقی نگرش عرفانی مولوی و نگاه اگزیستانسیال سپهری»؛ سایت دین آنلاین؛ روز شنبه، مورخ ۶ دیماه

قشنگ یعنی چه؟

- قشنگ یعنی تعبیر عاشقانه اشکال

و عشق، تنها عشق

ترا به گرمی یک سیب می کند مانوس.

و عشق، تنها عشق

مرا به وسعت اندوه زندگی ها برد،

مرا رساند به امکان یک پرنده شدن.

- چرا گرفته دلت، مثل آنکه تنهایی.

- چقدر هم تنها!

- خیال می کنم

دچار آن رگ پنهان رنگ ها هستی.

- دچار یعنی

- عاشق.

- و فکر کن که چه تنهاست

اگر که ماهی کوچک، دچار آبی دریای بیکران باشد.

- چه فکر نازک غمناکی!

- و غم تبسم پوشیده نگاه گیاه است.

اگر چه منحنی آب بالش خوبی است

برای خواب دل آویز و ترد نیلوفر،

همیشه فاصله ای هست.

دچار باید بود.

وگر نه زمزمه حیرت میان دو حرف

حرام خواهد شد.

و عشق

سفر به روشنی اهتزاز خلوت اشیاست.

و عشق

صدای فاصله هاست.

صدای فاصله هایی که

- غرق ابهامند.

نه،

صدای فاصله هایی که مثل نقره تمیزند.

همیشه عاشق تنهاست.

و دست عاشق در دست ترد ثانیه هاست.

و او و ثانیه ها می روند آن طرف روز.

و او و ثانیه ها روی نور می خوابند.

و او و ثانیه ها بهترین کتاب جهان را

به آب می بخشند.^۱

فقراتی که قرائت شد، از منظومه «مسافر» بود که در آن سپهری از "عشق" سخن گفته و بعد تنهایی معنوی را نصیب می برد. سالک مدرنی چون سهراب، «دچار آبی دریای بیکران» شده است، دچار حیرت و نوسانات آونگ آسا! به این معنا عاشقی به نزد او با تنهایی معنوی عجین شده است و نوعی بهت و حیرت و در عالم رها شدن را نه به معنی سرد و افسرده بودن هستی، بلکه با محتوای وسیع و بی کرانه این عالم روبه رو شدن در اشعارش دیده می شود:

و عشق

سفر به روشنی اهتزاز خلوت اشیاست.

در انتهای منظومه «مسافر» سهراب می گوید:

مرا به خلوت ابعاد زندگی ببرید.

این جهان، دار کثرت است و "تعدد" و "تضاد" از مهم ترین مؤلفه های آن است. فقر و غنا، زشتی و زیبایی، هوشمندی و کم هوشی، جنگ و صلح، دشمنی و دوستی و ... مثال هایی از این تعددهاست. سالک مدرنی همچون سپهری که می خواهد به روشنی اهتزاز خلوت اشیا سفر کند، در واقع می خواهد به پس پشت این تعددها و تضادها برود:

عبور باید کرد

و هم نورد افق های دور باید شد

اگر لحظاتی باشد که گویی پرده ها از پیش چشمان آدم کنار برود، تلنگری به او زده شود، و تطفنی پیدا کند، در این سیاق ممکن است «سفر به روشنی اهتزاز خلوت اشیا» برای او معنایی دیگر پیدا کند. به این معنی، عشق در نگاه سپهری، با سبکباری و سبکبالی و تنهایی و خلوت همراه بوده است.

۱. هشت کتاب؛ منظومه «مسافر».

در باب مقوله عشق به نزد فروغ فرخزاد، به دو شعر از اشعار او اشاره می‌کنم. یکی از عاشقانه‌های لطیف فروغ شعر «هدیه» در دفتر «تولد دیگری» می‌باشد که سویه‌های رمانتیک عشق ورزی در آن پررنگ است:

من از نهایت شب حرف می‌زنم
من از نهایت تاریکی
و از نهایت شب حرف می‌زنم
اگر به خانه من آمدی برای من ای مهربان چراغ بیار
و یک دریچه که از آن
به ازدحام کوچه خوشبخت بنگرم^۲

در کوچه ای شلوغ، ازدحامی از خوشبختی است. اینکه چراغی بیاور و نیز یک دریچه «که از آن به ازدحام کوچه خوشبخت بنگرم» از مضامین لطیف و شاعرانه فروغ است. شعر بعدی، سروده زیبای «عاشقانه» است. این شعر، عشق رمانتیک را به نیکی به تصویر کشیده است:

ای شب از رؤیای تو رنگین شده
سینه از عطر توام سنگین شده
ای به روی چشم من گسترده خویش
شادیم بخشیده از اندوه بیش
همچو بارانی که شوید جسم خاک
هستیم زآلودگی‌ها کرده پاک
ای تپش‌های تن سوزان من
آتشی در سایه‌مژگان من
ای ز گندمزارها سرشارتر
ای ز زرین شاخه‌ها پر بارتر
با توام دیگر ز دردی بیم نیست
هست اگر، جز درد خوشبختیم نیست
ای دو چشمانت چمنزاران من
داغ چشمت خورده بر چشمان من
پیش از اینت گر که در خود داشتم
هر کسی را تو نمی‌انگاشتم

۲. دیوان اشعار فروغ فرخزاد؛ دفتر «تولد دیگری»؛ شعر «هدیه».

آه، ای با جان من آمیخته
ای مرا از گور من انگیخته
چون ستاره، با دو بال زرنشان
آمده از دور دست آسمان
از تو تنهائیم خاموشی گرفت
پیکرم بوی هماغوشی گرفت
جوی خشک سینه ام را آب تو
بستر رگهام را سیلاب تو
در جهانی اینچنین سرد و سیاه
با قدمهایت قدمهایم براه
عشق چون در سینه ام بیدار شد
از طلب پا تا سرم ایثار شد
این دگر من نیستم، من نیستم
حیف از آن عمری که با من زیستم
ای تشنج های لذت در تنم
ای خطوط پیکرت پیراهنم
آه می خواهم که بشکافم زهم
شادیم یکدم بیالاید به غم
آه می خواهم که برخیزم ز جای
همچو ابری اشک ریزم هایهای
این دل تنگ من و این دود عود؟
در شبستان، زخمه های چنگ و رود؟^۳

در این شعر به مناسبات جسمانی و عشق زمینی اشاره می شود. چنانکه آمد، سپهری، بر خلاف فروغ، به گواهی «هشت کتاب»، چنین تلقی ای از عشق و مناسبات با جنس مخالف نداشت.

۳. دیوان اشعار فروغ فرخزاد؛ دفتر «تولد دیگر»؛ شعر «عاشقانه».

ج) مفهوم هیچ^۴

سهراب با «هیچ» و «هیچستان» بر سر مهر است. سپهری وقتی از هیچ یاد می کند، نوعی ساحت قدسی هستی یا فراتر رفتن از تنوع و کثرات را در این عالم سراغ می گیرد:

پشت هیچستانم.

پشت هیچستان جایی است.

آدم اینجا تنهاست

و در این تنهایی، سایه نارونی تا ابدیت جاری است.^۵

او در انتهای دفتر «مسافر» می گوید:

مرا به خلوت ابعاد زندگی ببرید.

حضور «هیچ» ملایم را

به من نشان بدهید.

سپهری در شعری که در مرثیه فروغ فرخزاد سروده است، از تعبیر «هیچ» بهره برده است. «هیچ» در نگاه سپهری،

به معنای عدمستان و هیچستان و سمت بی سوی هستی است، نه به معنی پوچی:

بزرگ بود

و از اهالی امروز بود

و با تمام افق های باز نسبت داشت

و لحن آب و زمین را چه خوب می فهمید.

صداش

به شکل حزن پریشان واقعیت بود.

و پلک هاش

مسیر نبض عناصر را

به ما نشان داد.

و دست هاش

هوای صاف سخاوت را

ورق زد

و مهربانی را

۴. برای بررسی بیش تر مفهوم «هیچ» در هشت کتاب سپهری به روایت نگارنده، نگاه کنید به: سروش دباغ، «هبوط در هیچستان: بازخوانی تطبیقی کویریات

شریعتی و هشت کتاب سپهری»، فلسفه لاجوردی سپهری، تهران، صراط، ۱۳۹۴.

۵. هشت کتاب؛ دفتر «حجم سبز»؛ شعر «واحه ای در لحظه».

به سمت ما کوچاند.
 به شکل خلوت خود بود
 و عاشقانه ترین انحنای وقت خودش را
 برای آینه تفسیر کرد.
 و او به شیوه باران پر از طراوت تکرار بود.
 و او به سبک درخت
 میان عافیت نور منتشر می شد.
 و بارها دیدیم
 که با چقدر سبد
 برای چیدن یک خوشه بشارت رفت.
 ولی نشد
 که روبروی وضوح کبوتران بنشیند
 و رفت تا لب هیچ
 و پشت حوصله نورها دراز کشید
 و هیچ فکر نکرد
 که ما میان پریشانی تلفظ درها
 برای خوردن یک سیب
 چقدر تنها ماندیم.⁶

در اینجا می بینیم که چگونه سپهری، فروغ را ستوده؛ همچنین از قصه "هیچ" و "هیچستان" که با روشن شدن کل هستی عجین شده، سخن به میان آورده است.

یکی از شعرهایی که در دفتر «حجم سبز» سروده شده و سبک و سیاق آن کاملاً از فضای متن مقدس متأثر است، شعر «سوره تماشا» است. می توان گفت که مراد سپهری از متن مقدس، قرآن است. افزون بر این، شاعر، نحوه سخن گفتن و انداز دادن را به سان متون مقدس تقریر کرده است. در اینجا نیز می توان تفاوت های میان زیست-جهان سهراب و فروغ را مشاهده کرد. شعر «آیه های زمینی» در دفتر شعر «تولد دیگر» که سروده فروغ است هم بر سیاق متون مقدس به نظم آورده شده و در عنوان آن نیز، از واژه «آیه» استفاده شده است. در قرآن سوره های متعددی داریم مانند سوره قلم، سوره حشر و ... سپهری هم سوره خود را گفته است: «سوره تماشا»! و فروغ از «آیه ها» گفته، اما آیه هایی که زمینی اند. برخلاف آیاتی که در متون مقدس آمده و آسمانی اند و در عقیده

6. هشت کتاب؛ دفتر «حجم سبز»؛ شعر «دوست».

باورمندان رنگ و بوی قدسی دارند. فروغ فرخزاد از آیه هایی می گوید که زمینی اند و در آن "سردی" و "تلخی" و "افسردگی" موج می زند.

سپهری در شعر «سوره تماشا» می گوید:

به تماشا سوگند

و به آغاز کلام

و به پرواز کبوتر از ذهن

واژه ای در قفس است.

حرف هایم، مثل یک تکه چمن روشن بود.

من به آنان گفتم:

آفتابی لب درگاه شماست

که اگر در بگشایید به رفتار شما می تابد.

و به آنان گفتم:

سنگ آرایش کوهستان نیست

همچنانی که فلز، زیوری نیست به اندام کلنگ.

در کف دست زمین گوهر ناپیدایی است

که رسولان همه از تابش آن خیره شدند.

پی گوهر باشید.

لحظه ها را به چراگاه رسالت ببرید.

و من آنان را، به صدای قدم پیک بشارت دادم

و به آنان گفتم:

هر که در حافظه چوب ببیند باغی

صورتش در وزش بیشه شور ابدی خواهد ماند

هر که با مرغ هوا دوست شود

خوابش آرام ترین خواب جهان خواهد بود.

آنکه نور از سر انگشت زمان برچیند

می گشاید گره پنجره ها را با آه.

زیر بیدی بودیم.

برگی از شاخه بالای سرم چیدم، گفتم:

چشم را باز کنید، آیتی بهتر از این می خواهید؟

می شنیدم که بهم می گفتند:

سحر می داند، سحر!

سر هر کوه رسولی دیدند

ابر انکار به دوش آوردند.

باد را نازل کردیم

تا کلاه از سرشان بردارد.

چشمشان را بستیم.

دستشان را نرساندیم به سر شاخه هوش.

خوابشان را به صدای سفر آینه ها آشفتم.^۷

در بررسی این شعر، باید به سیاق آن دقت کرد؛ تعبیر «آیتی بهتر از این می خواهید؟» متضمن این امر است که به بیدی نگاه کنید و با دیدن آن ساحت قدسی هستی را سراغ بگیرید و الهی بودن آن را ببینید. جای دیگر می گوید: «می شنیدم که بهم می گفتند: / سحر می داند، سحر!» که به تهمت هایی اشاره دارد که به پیامبران می زده اند.^۸ روشن است که تا چه میزان، سهراب متأثر از ساختار متن مقدس است. همچنین، تعبیر شاعرانه «هر که با مرغ هوا دوست شود» نمادی است از «سبکبالی» و «سبکباری» و «آرامش و طمأنینه» را نصیب بردن.

سپهری بعد به «آیت» و «نشانه» اشاره می کند: «چشم را باز کنید، آیتی بهتر از این می خواهید؟» برای توضیح بیشتر این فقره از شعر، از یکی از مضامین آیین بودیسم^۹ استفاده می کنم. یکی از مثل های مشهوری که از بودا نقل شده این است که «وقتی کسی با انگشت خود به تو ماه را نشان می دهد، در انگشت او متوقف نما و متمرکز نشو، بین به کجا اشاره می کند؟ به آن سمت برو و تظن و توجه پیدا کن!»:

اسم خواندی رو مسمی را بجو

مه بیالا دان نه اندر آب جو^{۱۰}

الفاظ و حروف مانند آب جو است و مسمی مانند ماه آسمان که تصویرش در الفاظ، منعکس می شود. پس آنچه که در آب می بینی، عکس ماه است نه خود ماه، اگر خود ماه را می خواهی ببینی باید حتماً سر به سوی آسمان بلند کنی.^{۱۱} به این معنی است که سپهری می گوید من به برگی از شاخه بالای سرم توجه کردم و گفتم:

۷. هشت کتاب؛ دفتر «حجم سبز»؛ شعر «سوره تماشا».

۸. اشاره به «میجون» و «ساحر» و «شاعر» نامیدن پیامبر اسلام که در قرآن به آن اشاره شده است.

9. Buddhism

۱۰. جلال الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، به تصحیح و پیشگفتار عبدالکریم سروش، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶، دفتر اول، بیت ۳۴۶۳.

۱۱. ر.ک. زمانی، کریم؛ شرح جامع مثنوی معنوی؛ تهران: اطلاعات، ۱۳۷۵؛ دفتر اول؛ شرح بیت ۳۴۵۷.

چشم را باز کنید، آیتی بهتر از این می خواهید؟
می شنیدم که بهم می گفتند:
سحر می داند، سحر!

به روایت سهراب در «سوره تماشا»، این جهان، پر از نشانه است در آن می توان با "مرغ هوا" دوست شد. کار رسولان هم اینچنین بود. حرف هایی داشتند که «مثل یک تکه چمن روشن بود» و اگر شخص "آفتابی که لب درگاه او" آمده است را خوشامد بگوید و در را بگشاید، می تواند تابش آن را بر خود ببیند و تجربه کند. فروغ فرخزاد نیز در سروده های خود، از "آیه ها" سخن می گوید، اما از «آیه های زمینی»:
آنگاه

خورشید سرد شد
و برکت از زمین ها رفت
و سبزه ها به صحراها خشکیدند
و ماهیان به دریاها خشکیدند
و خاک مردگانش را
زان پس به خود نپذیرفت
دیگر کسی به عشق نیندیشید
دیگر کسی به فتح نیندیشید
و هیچکس
دیگر به هیچ چیز نیندیشید
در غارهای تنهائی
بیهودگی به دنیا آمد
خون بوی بنگ و افیون می داد
زنهای باردار
نوزادهای بی سر زائیدند
و گاهواره ها از شرم
به گورها پناه آوردند
چه روزگار تلخ و سیاهی
نان، نیروی شگفت رسالت را
مغلوب کرده بود

پیغمبران گرسنه و مفلوک
از وعده گاههای الهی گریختند
و بره های گمشده عیسی
دیگر صدای هی هی چوپانی را
در بهت دشتها نشنیدند
خورشید مرده بود، و فردا
در ذهن کودکان
مفهوم گنگ گمشده ای داشت
مردان گلوی یکدیگر را
با کارد می دریدند
و در میان بستری از خون
با دختران نابالغ
همخوابه می شدند
پیوسته در مراسم اعدام
وقتی طناب دار
چشمان پر تشنج محکومی را
از کاسه با فشار به بیرون می ریخت
آنها به خود فرو می رفتند
و از تصور شهوتناکی
اعصاب پیر و خسته شان تیر می کشید^{۱۲}

فضای این شعر، تلخ و تکان دهنده است. در عین حال، گویی در انتهای شعر گوشه ای از امید هم جوانه می زند و سر بر می آورد.^{۱۳} فروغ در انتهای «آیه های زمینی» می سراید:

شاید هنوز هم
در پشت چشم های له شده، در عمق انجماد
یک چیز نیم زنده مغشوش
بر جای مانده بود

۱۲. دیوان اشعار فروغ فرخزاد؛ دفتر «تولد دیگر»؛ شعر «آیه های زمینی».

۱۳. عنوان یکی از مقالاتم در اثر فلسفه لاجوردی سپهری با عنوان «پاکی آواز آنها» را که ناظر انواع ایمان ورزی است، از این شعر فروغ فرخزاد گرفته ام.

که در تلاش بی رمقش می خواست
ایمان بیاورد به پاکی آواز آبها
شاید، ولی چه خالی بی پایانی
خورشید مرده بود
و هیچکس نمی دانست
که نام آن کبوتر غمگین
کز قلبها گریخته، ایمانست^{۱۴}

می بینید که فروغ هم از "آیه" سخن می گوید؛ فقراتی از این شعر، تداعی کننده زبان و لحن «عهد عتیق» و «عهد جدید» است:

آنگاه

خورشید سرد شد

و برکت از زمین ها رفت

این سروده به لحاظ صورت و فرم تحت تأثیر "عهدین" است و در شعر اشاراتی صریح به «عیسی» و مخاطبان او به چشم می خورد: «بره های گمشده عیسی/دیگر صدای هی هی چوپانی را/ در بهت دشتها نشنیدند.» هرچند شعر از جنس «آیه» است، اما آیه ها زمینی است و فروغ در آن، فضای "سرد" و "تلخ" و "موحشی" را به تصویر کشیده است.

«هیچ» هم از جمله مضامینی است که در شعر فروغ فرخزاد به آن اشاره شده است. وقتی که او - فروغ - از "هیچ" یاد می کند، "پوچی"^{۱۵} را مد نظر دارد. نگاه فروغ به مقوله «هیچ»، نظیر نگاه سپهری نیست و دلالت های عرفانی و معنوی مد نظر سهراب را ندارد.

برای نمونه به شعری از فروغ در دفتر «تولد دیگر» اشاره می کنیم که در آن از "تنهایی" و "هیچ" صحبت شده است:

تنها تر از یک برگ

با بار شادبهای مهجورم

در آبهای سبز تابستان

آرام می رانم

۱۴. همان.

تا سرزمین مرگ
تا ساحل غم های پائیزی
در سایه بی اعتبار عشق
در سایه فرار خوشبختی
در سایه ناپایداریها^۱

سپس اشاره می کند ما بر زمینی هرزه سر بر آورده ایم و در زمینی تلخ و تیره رویدیم:

ما بر زمینی هرزه روئیدیم
ما بر زمینی هرزه می باریم
ما «هیچ» را در راهها دیدیم
بر اسب زرد بالدار خویش
چون پادشاهی راه می پیمود

یعنی در تقابل و تخالف با سهراب که بر روی «هیچ» سرمایه گذاری کرده و سویه های باطنی و معنوی پررنگی را در آن دیده است، فروغ از «هیچی» سخن می گوید که «پوچی» را به ما نشان می دهد. او از روانه شدن به سوی مرگی که با باریدن بر روی زمینی هرزه و رویدن در سرزمینی هرزه، هیچ و پوچ شدن و از میان رخت بریستن را تداعی می کند، از «هیچ» سراغ می گیرد. مقایسه «آیه های زمینی» و «آبهای سبز تابستان» با «سوره تماشا»، تصویری نیکو از ربط و نسبت میان دیدگاه های فروغ و سهراب به دست می دهد.

در این جستار، به قدر وسع به شباهت ها و تفاوت های میان زیست-جهان سهراب سپهری و فروغ فرخزاد، دو شاعر نوپرداز برجسته معاصر پرداختم و صورت های شعری و مضامین و محتوای اشعارایشان را، به روایت خویش بررسی کردم.

۱. دیوان اشعار فروغ فرخزاد؛ دفتر «تولد دی دیگر»؛ شعر «در آبهای سبز تابستان».